بررسی سند حدیث بیست و هشتم

حدیث بیست و هشتم بودیم؛ حدیث خوبی است. مفصل این روایت، در عیون اخبار الرضا علیه السلام[1] آمده است:

> **«حدثنا تميم بن عبد اللّه بن تميم القرشي رضي‌اللّه‌عنه ، قال : حدثني أبي ، عن حمدان بن سليمان النيسابوري ، عن علي بن محمد بن الجهم ، قال : حضرت مجلس المأمون وعنده علي بن موسى الرضا عليه‌السلام ، فقال له المأمون : يا ابن رسول اللّه أليس من قولك إنّ‌الأنبياء معصومون، قال: بلى ، قال : فسأله عن آيات من القرآن. فكان فيما سأله أن قال له ...»[2].**

«... يا ابن رسول اللّه أليس من قولك إن الأنبياء معصومون»؛ آنجا «أنّ‌الانبیاء» ضبط کرده است. اما از باب اینکه مقول قول است، «إنّ» میخوانم.

«... فسأله عن آيات من القرآن»؛ من شماره گذاشته‌ام؛ مامون از سیزده آیه سؤال میکند. آیاتی که ظاهرش یک جور خلاف ِعصمت در میآید. مرحوم سید مرتضی هم در این زمینه یک کتاب استقلالی دارند به نام «تنزیه الانبیاء». یکی از کتابهای خیلی عالی مرحوم سید، در علم کلام، است.

ترضی صدوق در مورد «تميم بن عبد اللّه بن تميم القرشي»

خُب، والا ًدر حدیث هست که **«حدثنا تميم بن عبد اللّه بن تميم القرشي رضي‌اللّه‌عنه»؛** مرحوم غضائری گفته‌اند: «ضعیفٌ». ظاهرا ً به تبع ایشان باشد، چون دیگری ذکر نکرده است؛ «تميم بن عبد اللّه بن تميم، القرشيّ الذي يروي عنه أبو جعفر محمد بن بابويه، ضعيف»[3].

آن وقتی که مرحوم صدوق به فرغانه خراسان رفته بودند، ایشان در آنجا بودند و برای مرحوم صدوق تحدیث کرده است. غضائری فرموده است: «ضعیفٌ». ابن داود و مرحوم علامه هم در الخلاصة، «ضعیفٌ» دارند. ولی بحث معروف «ترضی صدوق» باقی میماند؛ صدوق که به آنجا رفته است، طوری نیست که او را نشناسند. اگر نمیشناختند که میگفتند «تمیم بن عبد اللّه». صدوق، محدث بزرگی است که عالم و خبیر بودند؛ هم رجال شناس بودند و هم محتوا شناس بودند، هم سفرهای مفصلی رفته‌اند، افراد مختلف را میشناختند، لذا وقتی ایشان «رضی اللّه عنه»

می‌گویند، معلوم می‌شود که شناسایی داشته‌اند که اینطور می‌گویند، و الا به صرف حسن ظن که نمی‌گفتند. لذا بحث معروفی است که ترضی صدوق، دلالت بر وثاقت می‌کند یا خیر؟، دلالت بر حسن می‌کند یا نمی‌کند؟ حتی اگر وثاقت هم نباشد و فقط حسن باشد، نمی‌توان گفت «ضعیف». باید بگوییم «حسن». یعنی رضی اللّه عنه را برای امام [حدیثی] می‌گویند و لا اقل برای او، حسن است. بنابراین «حسنه» می‌شود. علی ای حال، این راوی، در کتابهای رجالی به‌عنوان ضعیف مطرح شده است.

«قال : حدثني أبي»؛ که عبداللّه بن تمیم می‌شود. **«عن حمدان بن سليمان النيسابوري»**؛ که ایشان خوب است. **«عن علي بن محمد بن الجهم»؛** ایشان است که محل صحبت است.

شاگرد: عبد اللّه بن تمیم را توثیق خاصه می‌زنید؟

استاد: نه. ظاهراً آن هم همینطور است. البته اطمینانی مراجعه نکرده‌ام. به نظرم پدرشان اصلاً در کتابها نیامده باشد. خود تمیم بن عبداللّه آمده است، ولی نمیدانم پدر آمده ای خیر.

تأملی در تضعیف «علی بن محمد بن الجهم»

در آخر روایت فرموده‌اند: «والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة، وقد أخرجته بتمامه في كتاب عيون أخبار الرضا عليه‌السلام»[4]. در عیون اخبار الرضا علیه السلام در دو باب آمده است: جلد اول، صفحه صد و پنجاه و سه، و صد و پنجاه و پنج. به نظرم در نرم‌افزار چاپ دیگری است؛ صفحه صد نود و پنج، باب چهاردهم روایتی دارد که اصلاً از خود همین علی بن محمد جهم است:

> **«باب ذكر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون مع أهل الملل والمقالات وما اجاب به علي بن محمد بن الجهم في عصمه الانبياء سلام اللّه عليهم اجمعين 1 - حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي اللّه عنه والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب وعلي بن عبد اللّه الوراق رضي اللّه عنهم قالوا: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال: حدثنا القاسم بن محمد البرمكي قال: حدثنا أبو الصلت الهروي قال: لما جمع المأمون لعلي بن موسى الرضا عليه السلام أهل المقالات من أهل الاسلام والديانات من اليهود والنصارى والمجوس والصابئين وسائر المقالات فلم يقم أحد إلا وقد الزمه حجته كانه القم حجرا قام إليه علي بن محمد بن الجهم فقال... فبكى علي بن محمد ابن الجهم وقال: يا بن رسول اللّه انا تائب الى اللّه عزّوجلّ من ان انطق في انبياء اللّه عليهم السلام بعد يومي إلا بما ذكرته»[5].**

در آخر دارد که «قام إليه علي بن محمد بن الجهم فقال». ابا صلت این سؤالات از آیات را چهار عدد کرده است. به خود علی بن جهم نسبت داده است. می‌گوید: او از حضرت علیه السلام پرسید. در آخر کار هم این جور عبارتی دارد: «فبكى علي بن محمد ابن الجهم وقال: يا بن رسول اللّه انا تائب الى اللّه عزّوجلّ من ان انطق في انبياء اللّه عليهم السلام بعد يومي إلا بما ذكرته». این را ابا صلت، برای خود علی بن جهم، نقل می‌کند.

باب پانزدهم همین حدیثی است که الآن صدوق فرمودند: «اخرجته»:

>

> **«حدثنا تميم بن عبد اللّه بن تميم القرشي رضي اللّه عنه قال: حدثني أبي عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن علي بن محمد بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون وعنده الرضا علي بن موسى عليهما السلام فقال له المأمون... فقال المأمون: لقد شفيت صدري يا ابن رسول اللّه... فقام المأمون الى الصلاة واخذ بيد محمد بن جعفر بن محمد عليهما السلام وكان حاضر المجلس وتبعتهما فقال له المأمون: كيف رايت ابن اخيك؟ فقال له: عالم ولم نره يختلف الى أحد من أهل العلم فقال المأمون: انّ ابن اخيك من أهل بيت النّبي الذين قال فيهم النبي صلّى اللّه عليه و آله: إنا نّ ابرار عترتي واطايب اروميتي احلم الناس صغارا واعلم الناس كبارا فلا تعلموهم فانّهم اعلم منكم لا يخرجونكم من باب هدى ولا يدخلونكم في باب ضلالة وانصرف الرضا عليه السلام الى منزله فلما كان من الغد غدوت عليه واعلمته ما كان من قول المأمون وجواب عمه محمد بن جعفر له فضحك عليه السلام ثم قال: يا ابن الجهم لا يغرنك ما سمعته منه فانّه سيغتالني»[6].**

می‌گوید مامون سؤال کرد و سیزده آیه را ذکر می‌کند؛ در پایان روایت هم هست: **«فقال المأمون: لقد شفيت صدري يا ابن رسول اللّه».** بعد علی بن جهم می‌گوید: **«فقام المأمون الى الصلاة واخذ بيد محمد بن جعفر بن محمد عليهما السلام»؛** عموی امام رضا علیه‌السلام که در مکه بر مامون خروج کردند. بعد هم مغلوب شدند. مامون [به او] کاری نداشت؛ احتراماً. چون عموی امام رضا علیه‌السلام بودند و به آنجا آمده بودند. ظاهراً محمد بن جعفر مریض شده بود و وقت احتضارش شده بود. اسحاق بن جعفر هم که برادر ایشان بود، خیلی ناراحت می‌کرد. بنی هاشم هم بودند. حضرت علیه السلام برای دیدن ایشان که در حال احتضار بود، تشریف آوردند. اسحاق بن جعفر هم خیلی ناراحت می‌کرد. در این مجلس حضرت علیه السلام لبخند زدند. افرادی که آنجا بودند، به‌خصوص بنی هاشم، همه به هم نگاه کردند! محمد بن جعفر دارد می‌میرد و ایشان می‌خندند! در حال نفس‌های آخر کی محتضر، کسی بخندند! اینها به هم نگاه کردند و یک تنقیصی برای امام علیه‌السلام شد. راوی می‌گوید: بیرون آمدیم و عرض کردم: ای ابن رسول اللّه، جایش نبود – الان یادم نیست چه گفت. شاید این طور تعبیری بود که مثلاً چرا لبخند زدید؟! - این را برای شما تنقیص حساب کردند. وقت مردن یک نفر، شما می‌خندید. حضرت علیه السلام فرمودند: لبخند من از این بود که وقتی دیدم اسحاق که این طور برای او زار می‌زند، خودش زودتر می‌میرد. اول اسحاق بن جعفر می‌میرد و این محمد خوب می‌شود. همینطور هم شد. خود محمد بن جعفر در تشیّع امام رضا علیه‌السلام بود. حتی در زمانی‌که مامون، حضرت علیه السلام را شهید کرد، خود محمد بن جعفر هم بود. بعد هم‌راه مامون به شمال آمدند. مزارش هم در حدود منطقه گرگان است[7].

شاگرد: یعنی در مجلس مسموم کردن بوده است؟

استاد: خیر؛ یعنی زنده بود تا حضرت علیه السلام شهید شدند. او هم در نماز بر حضرت امام رضا علیه‌السلام شرکت داشت. بعدش خیلی طول نکشید. با مامون می‌آمد، سنشان بالا بود. به نظرم مزارشان، در منطقۀ گرگان است.

«فقام المأمون الى الصلاة واخذ بيد محمد بن جعفر بن محمد عليهما السلام وكان حاضر المجلس وتبعتهما فقال له المأمون: كيف رايت ابن اخيك؟ فقال له: عالم ولم نره يختلف الى أحد من أهل العلم»؛ این قدر علم دارد اما یک بار ندیدیم نزد کسی شاگردی

کند. **«فقال المأمون: انّابن اخيك من أهل بيت النبي الذين قال فيهم النبي صلّى اللّه عليه و آله: إنا انّابرار عترتي واطايب اروماتي احلم الناس صغارا واعلم الناس كبارا فلا تعلموهم فانهم اعلم منكم لا يخرجونكم من باب هدى ولا يدخلونكم في باب ضلالة وانصرف الرضا عليه السلام الى منزله فلما كان من الغد غدوت عليه واعلمته ما كان من قول المأمون وجواب عمه محمد بن جعفر له فضحك عليه السلام ثم قال: يا ابن الجهم لا يغرنك ما سمعته منه فانه سيغتالني»؛** یعنی اینها فریبت ندهد، او خودش، من را میکشد. با همۀ این تعریفهایی که برای من کرد، من را میکشد. **«واللّه تعالى ينتقم لي منه».**

خب، این علی بن جهم است. در ادامه این روایت دارد، شیخ صدوق میفرمایند: **«قال مصنف هذا الكتاب: هذا الحديث غريب من طريق علي بن محمد بن الجهم مع نصبه وبغضه وعداوته لاهل البيت عليه السلام»؛** در مورد علی بن محمد بن جهم، سه کلمه میگویند: «نصب و بغض و عداوت». شاید در منابع همۀ دیده بودم، شاید میگوید: «كان يلعن أباه انّه سماه علياً»؛ پدرش را لعن میکرد که چرا اسم من را علی گذاشته است؟!

خب، ما نسبت به وسعت اطلاعات شیخ صدوق متعجب هستیم؛ وقتی ایشان «مع نصبه» میگوید، اطلاعات ایشان خیلی گستردۀ است. ما همۀ حرفی نداریم. اما خب، شما میدانید در هر جایی اجماع منقول و شهرت منقول یک فضا است، این کاسر اعتماد ما به ناقل نیست. ولی اگر بخواهید اجماع منقول را محصل کنید، برای خودش فضایی است. اینجا همۀ آلآن برای ما این سؤال هست که حالا واقعاً علی بن محمد جهم ناصبی بوده است؟! در شرایطی شخص بهخاطر اینکه لو نرود، نمیشود که مطلبی بگویید تا ذهن همه، پرت شود؟! این فضای دیگری است تا ببینیم واقعاً ناصبی بوده یا نبوده است. در همین کتاب، یک روایت دیگری هم از او نقل شده است. بر اساس چاپ در دست بندۀ، صفحۀ دویست و یازده است:

> **«تميم بن عبد اللّه بن تميم القرشي رضي اللّه عنه قال: حدثني أبي عن أحمد بن علي الانصاري عن علي بن محمد بن الجهم قال: سمعت المأمون يسال الرضا علي بن موسى عليهما السلام عما يرويه الناس: من أمر الزهرة ...»[8].**

«تميم بن عبد اللّه بن تميم القرشي رضي اللّه عنه قال: حدثني أبي عن أحمد بن علي الانصاري»؛ اینجا با حمداد فرق میکند. **«عن علي بن محمد بن الجهم قال: سمعت المأمون يسال الرضا علي بن موسى عليهما السلام عمّا يرويه الناس: من أمر الزهرة ...»**؛ راجع به ستارۀ زهره و مسخ، روایتی را نقل میکند.

شاگرد: این علی بن جهم همانی است که عرض کرد: «قلت: جعلت فداك، أشتهي أن أعلم كيف أنا عندك؟ فقال: أنظر كيف أنا عندك»[9]؟

استاد: خیر؛ آن حسن بن جهم است. یک حسن بن جهم داریم که ایشان خیلی جلیل القدر است؛ وناً جناب زرارۀ است. همین جمعی که میخواهم، بگویم، سوالم این است که این کدام است؟ تا آن جایی که در نرمافزار دیدیم، چهار جمع داریم. یکی جمع بن بکیر است؛ همین حسن بن جهم، حسن بن جهم بن بکیر بن اعین است. اعین، پنج پسر داشته است. پسر بزرگ، حمران بن اعین است که از اجلای علماء و فقهاء و مقرئین است. اهلسنت خیلی اسم او را میآورند، چون شیخ اقرای حمزه است. حمزه از قرای سبعه است که بین اهلسنت خیلی موجه است. حمران هم از شیوخ و مقرئین او است.

ظاهراً برادر بزرگتر است و زود هم وفات کرده است. برادرهای بعدی، مثل زراره و بکیر سنشان کمتر است. جهم پسر بکیر است. یعنی زراره عموی ایشان میشود. جهم بن بکیر. مثل عبد اللّه بن بکیر که برادر ایشان میشود. جهم بن بکیر که زراره عموی ایشان است، با عبید بن زراره پسر عمو میشود. عبید بن زراره دختر مجللهای داشته که این جهم، داماد پسرعموی خودش میشود. یعنی حسن بن جهم، میشود نوه عبید بن زراره، نتیجه خود زراره میشود، و همچنین نوه بکیر هم میشود. حسن بن جهم به این صورت است. حسن بن جهم، جد ابوغالب زراری است که رساله‌اش مشهور است. سلیمان بن حسن بن جهم، جد ابوغالب زراری است. خب، این جهم، جهمی است که پسر بکیر است. خیلی بعید است که در بیت جهم بن بکیر که بیت تشیع بوده‌اند و تشکیلاتشان معلوم بوده است، اینطور باشد. مثلاً علی بن محمد بن جهمی این جور باشد که با طبقه‌اش بسازد و بگوییم ناصبی باشد. اگر این باشد که خیلی دور میشود و لذا بعید است که جهمی که نوه‌اش حساب میشود، جهم بن بکیر باشد. اگر به این صورت بود که مرحوم صدوق به این محکمی نمیگفتند: «مع نصبه».

یکی دیگر داریم؛ «جهم بن ثویر بن ابی فاخته». ثویر، پسر جناب ابوفاخته از رواتی مهم است. ثویر هم یک پسر دارد، جهم بن ثویر بن سعید بن علاقه. ایشان هم در بیت و خاندانی است که جدشان ابوفاخته است. از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. ثویر از بزرگان رواة و محدثین است. حال این که در بیت ثویر، جهم بیاید و آن وقت نوه‌اش، ناصبی بشود، یک مقداری دور میرود. دو تا جهم دیگر هم داریم؛ جهم بن حکم و جهم بن حمید. این دو هم در کتب رجالی آمده است. جهم بن حکم را یک کتاب ذکر کرده است و جهم بن حمید راوسی، شاید در دو کتاب رجالی بود. اینها هم هستند. اینها هم از رواة هستند. اگر واقعاً اینطور باشد که او بغض و نصب داشته است، آیا خودش در زمانی بوده است که شرائط او را به نصب و عداوت بکشاند؟ مثلاً پدرش محمد که اسم او را علی گذاشته است، خودش نبوده و به یکی از این چهار جمع برگردد! این یک مقدار دور است. لذا احتمالی که میبنیا بر فرمایش صدوق هست که او بغض و نصب و عداوت داشت، شاید به یک جهم پنجمی برسد. یعنی آن جهم، در سلسله‌شان بوده که اینطور پسری باشد که میگوید پدرم را لعن میکنم که چرا اسم من را علی گذاشته است. اما تادبش نسبت به امام رضا علیه‌السلام و این حرفهایی که من خواندم، این مجال را میگذارد تا ببینیم آیا به بغض و نسب به او نسبت داده شده ای خیر؟ ای از باب «مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» بگوییم پدرش شیعی بوده است و ناصبی. خود علی بن یقطین همینطور به امام عرض میکند و میگوید پدرش ناصبی بوده است. به امام کاظم علیه‌السلام عرض میکند: «ایبن رسول اللّه اخاف علی نفسی»؛ گاهی میشود که برخودم میترسم. حضرت علیه السلام فرمودند: چرا؟؛ عرض کرد: بخاطر پدرم. پدرم با شما اهل البیت علیهم السلام نیست، بلکه ضد است. در دربار هارون بوده و مهم هم بوده است. موجه بودن علی بن یقطین هم بخاطر پدرش بود که خیلی مهم بود. لذا گفت: «اخاف علی نفسی»؛ من میترسم چون پدرم این است. حضرت علیه السلام هم پاسخ دادند که نترس؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ فِي صُلْبِ الْكَافِرِ بِمَنْزِلَةِ الْحَصَاةِ فِي اللِّبْنَةِ يَجِيءُ الْمَطَرُ فَيَعْسِلُ اللِّبْنَةَ وَ لَا يَضُرُّ الْحَصَاةَ شَيْئاً»

[10]؛ مثل مؤمن، مثل یک شن و سنگ ریزه‌ای است که در دل یک خشت است. یعنی این حصات از آب و اصلاب و امهات میآید، اما چون حصات است، آنها نمیتوانند در این تأثیری بگذارند. وقتی به این خشت، آب برسد، خاک‌هایش میرود و آن حصات، تمیز و قشنگ در میآید. مؤمن به این صورت است.

فعلاً مطالبی که راجع به علی بن جهم در ذهن بنده بود، اینها بود. مجالش هنوز هست تا ببینیم به غیر از این چهار نفر، جهم دیگری هم داریم یا خیر. کتابهای رجالی مفصلتری هم هست، نشد تا من مراجعه کنم. ان شاء اللّه اگر آن مطلبی هست به من بفرمایید.

خب، حال حدیث را ببینیم؛ در مجلس، سیزده آیه مطرح شده است. آیاتی که است که از ظاهرش یک نحو دوری از عصمت انبیاء فهمیده میشود.

[1]. شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۱۹۵.

[2]. شيخ صدوق، التوّحيد، ج۱، ص ۷۴.

[3]. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۴۵.

[4]. شیخ صدوق، التوّحيد، ج ۱، ص ۷۵.

[5]. شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۷۰.

[6]. همان، ص ۱۷۴.

[7]. گرگان، یکی از مناطقی است که مدفن محمد بن جعفر را بدان نسبت داده‌اند و مزارهای دیگری در دامغان، قزوین و هرات نیز، به وی منسوب است.

[8]. شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۴۵.

[9]. شيخ صدوق، الأمالي، ج ۱، ص ۳۱۲.

[10]. شیخ کلینی، الكافي (بر اساس چاپ الإسلاميّة)، ج ۲، ص ۱۳.

بازبینی #3
ایجاد شده 24 نوامبر 2024 14:58:40 توسط ... .
به روزرسانی شده 30 نوامبر 2024 14:38:08 توسط ... .